

نگرشی انتقادی به نظریه «سلطه کارسمائی» ما کس و بر

دکتر داور شیخاوندی

مزدمان شهر - دولتهای گونه گون، چون از مسم خداوندان زمینی به جان آمدند، به پندار خدای آسمانی پناه بردند تا شاید به یمن بندگی او بند از بردگی این ناخدایان بگسلند و جان و مال و ایل و عیال خود را از خدنگ و نیرنگ آنان برهانند. ولی هنوز پاسی از ابداع این مفرّ یا ملجاء نگذشته بود که خدایگان زمینی ادعا کردند که نظر کرده، خدا گزیده، خدازاده، خدا سایه یا به طور خلاصه نماینده خدا بر روی زمین هستند و از حقوق او برخوردارند. دیری نباید که چنان ادعاهایی و چنین مدعیانی طرفداران پر ایمانی یافتند و به تبلیغ و تلقین نظریه پرستش شخصیت پرداختند. فراعنه مصر (خدای گونه)، امپراتوران چین (فرزند آسمان)، شاهان ساسانی (خدایگان)، خلفای اموی، عباسی، ترک... که القاب امیرالمؤمنین و ظل الله را زیور نام خود می ساختند، از این قماش بوده اند. حتی تا ده سال پیش نیز امپراتور ژاپون چون خدایی مورد پرستش و ستایش میلیونها ژاپونی بود. انتساب فرمانروایان زمینی به خدای آسمان، یا برخورداری از گوهر قدرت و سلطنت او از طریق دارا بودن «فسر»^(۱) این حسن را داشت که قدرت و مقتدر را از جاه طلبی و تعصب

(۱) برخی از واژه شناسان معتقدند که قر از خور به معنای خورشید مشتق شده است. در این -

بسیاری از مردان در امان نگه می داشت و آن را در هاله ای از تقدس ناشی از نشانه یا اراده خدایی قرار می داد و لازم الاجرا بودن امر اولی الامر ها را مسجّل می ساخت.

از آنجا که ذهن انسانی و درونمایه آن، یعنی باور و اعتقاد، قابل القاء، تلقین و تربیت است بتدریج در طول تاریخ، نظریه خدادادی بودن قدرت، به عنوان یک خاستگاه مقدّس چالش - ناپذیر در وجدان جمعی مردمان برخی از جوامع، از آن جمله جامعه هندی برهمنی جا افتاده و به عنوان بخشی از میراث فرهنگی، از نسلی به نسل دیگر منتقل شد و در هر انتقالی هر یک از میراث خواران اندیشمند برهانی و ایقانی بدان افزوده و بالنده تر کرد.

یکی از باستانی ترین آثار مدوّن بشری و داهای برهمنی هستند. در این آیین برهمن ابر - مرد از برکت گوهر مانا یا کارما^(۱) که در جان و جسم او، از روز ازل، نهاده شده بر دیگر مردمان برتری و افضلی دارد. منشاء و مبداء کارما یزدانی، یا حداقل، و رای دهری است و تنها بختوران و بختیاران از آن نصیبی می برند و لاغیر. اندیشه کارمایی با گام مردمان از هند به تمدنهای کهن راه یافت و در کام و زبان اندیشمندان دیگر دیاران نشست و مقام همه مکانی و همه زمانی پیدا کرد. در اسطوره های ایرانی^(۲) کارما به صورت

صورت با ریشه یونانی کاریسما *Kharis* هم ریشه می تواند باشد. به لغت نامه دهخدا مراجعه کنید.

(۱) از نظر واژه شناسی اصطلاح هندی کارما با کار کردن و کردار در زبان سانسکریت (*Kwer*) هم ریشه هستند و احتمال دارد که در آغاز از خور به معنای خورشید برخاسته باشد. در این صورت بافر کاریسما هم تبار خواهد بود. در عربی واژه کرامت احتمالاً از کارما مشتق شده است به همین جهت معادل با کاریسما به کار برده می شود.

(۲) فردوسی به شاهی رسیدن جمشید را از برکت فرّ ایزدی می داند، سعیدی سیرجانی در ضحاک ماردوش فرّ ایزدی را به استقبال و دل گرایی مردم تعبیر می کند. نظام الملک در سیاستنامه می گوید: « چون پادشاه را فرالهی باشد و مملکت باشد و علم با آن یار باشد سعادت دو جهان بیابد... انتشارات طهوری تهران، ۱۳۴۳، ص ۷۱.

زمانه ای که پر آشوب بود پالاپال.»

« به فرّ و هیبت شمشیر تو قرار گرفت
دقیقی، نقل از فرهنگ دهخدا.

فِرّ^(۱) پدیدار می‌شود و از صفات ایزدان فریخس محسوب می‌گردد. از دیدگاه واژه‌شناسی ترکیبیات آن را در نامهای فریدون، فروردین، فرداد (فردا) فرید، فرنود، فرهود، فرهی ... می‌توان یافت. فرمندان از برکت فِرّ ایزدی ممکن است به فرمانروایی (یا پیام‌آوری) نیز برسند و خود را بر فراز و هم‌تبار با ایزدان و مردم را در فرو یا خاکی تبار بینگارند. سرافرازی و خود را در فراز دیدن فرمندان و فروتنی، فرومانی و گاهی فرومایگی شوربختان، از بود یا نبود گوهر یزدانی می‌تواند باشد.

همه زمانی و همه مکانی اندیشه کارما و پندار فِرّ قرن بیستم را نیز در برگرفت و دانشورانی مانند ماکس وبر (M. Weber) آلمانی این نگرش اسطوره‌ای - دینی را به ساخت جامعه‌شناسی و روانشناسی نیز کشاند.

وبر، با تکیه به ویژگیهای تنی - روانی برخی از رهبران (شخصیتهای) اجتماعی و روانشناسی عوام معتقد است که آنان از برکت قدرت جذبۀ خارق‌العاده‌ای که دارند می‌توانند گروهی از عوام را مفتون و مسحور خود ساخته به دگرگونی انقلابی دست بزنند. او راز کلیدی این اعجاز را در نوعی خصیصه و خصلتی می‌یابد که اصطلاحاً آن را کاریسما "Charisma"^(۲) می‌نامد و چنین تعریف می‌کند:

و کیفیت استثنایی شخصی که به نظر می‌رسد واجد یک قدرت فوق طبیعی، فوق بشری یا دست کم غیر عادی است، که از

(۱) برای اطلاع بیشتر در باره فِرّ ایزدی ر. ک. به پورداود، پشت‌ها، طهوری، تهران ۱۳۴۶، جلد اول ص ۵۱۲ و جلد دوم ص ۳۱۳ تا ۳۱۵. بهروز ثروتیان بررسی فِرّ در شاهنامه فردوسی، دانشگاه تبریز، ۱۳۵۰.

(۲) در مقابل این اصطلاح عالمانه واژه‌های *Charme* و *Charmant* (قشنگی، حرکات دلپسند، بامزه، بانمک ...) در زبانهای لاتین و *Charming* در زبان انگلیسی متداول است. برای مسحور کردن مار کبری با نوای نی نیز *Charm* به کار می‌برند. معلوم می‌شود که چنین فراشدی در مورد توده‌های مردم نیز صادق است!

برکت آن چنین مردی تقدیر و سرنوشت ساز جلوه می‌کند.

و بدین دلیل مردان یا هوادارانی گرد او جمع می‌شوند،^(۱)

ماکس وبر از خاستگاه و مشخصات این جاذبه قدرت استثنایی، فرّ یا شکوه سخنی به میان نمی‌آورد ولی چنین استنباط می‌شود که سرشتی و خدادادی است.

هانری لوفور^(۲) فیلسوف و جامعه شناس نامور فرانسوی، در اثر معروف خود موسوم به در باره دولت، دولت مدرن این نظریه وبر را غیر جامعه شناسانه و ساده انگارانه^(۳) خوانده و کلاً معتقد است که کارسمای ادعایی شخصیت‌های معدود دینی و دولتی بیشتر محصول و مولود تبلیغ، صحنه‌پردازی، تصویر و تصور سازی، و پیکر تراشیهایی ذهنی - ذاتی مدیحه سرایان و ثناگویان است. و بر کار پیگیر تبلیغات و تلقینات جارچیان و چاووشان را نادیده می‌گیرد و از میان ابر و مه و ماه ناپیدا و وهم آلود شیخ شخصیت ابر-مردان تابان، و ساحران پر جاذبه و سیمای جادویی اعجازگران را بیرون می‌کشد. بدینسان پسرستش شخصیت ناپلئون‌ها، لنین‌ها، استالین‌ها، هیتلرها، حتی بختک‌هایی مانند: موسولینی‌ها، فرانکوها، فیدل کاستروها و پولپوت‌های ریز و درشت زمان ما نیز توجیه می‌شود. چنین توجیهاتی هیچ‌گونه پایگاه علمی و جامعه شناسانه عینی ندارد. با تأیید نظر هانری لوفور، ما معتقدیم که نظریه کارسمای وبر در رهبری، بیشتر متکی به اسطوره‌های پیش از علم روانشناسی اجتماعی القایی است تا یک فراشید جامعه شناسانه عقلایی. ماکس وبر یا به قول آرون مارکس بورژوازی که در خیلی زمینه‌ها، بویژه زمینه‌های طبقاتی و سیاسی به درستی روی دست مارکس و مارکسیست‌ها برخاسته است، در پی

(۱) ژولین فروتد، جامعه شناسی ماکس وبر، ترجمه عبدالحسین نیک گهر، نشر نیکان، تهران ۱۳۶۲. ص ۲۴۴.

(۲) Henri Lefebvre.

(۳) ریمون آرون، یکی از ستایشگران وبر، در مقابل اصطلاح فوق "Over Simplified" (بیش ساده شده) به کار برده است.

دیده وری و مذاقه دریافته است که، در شرایط خاصی، مردانی (نه زنانی!) از لایه‌های زیرین (یا بندرت زیرین) جامعه آشفته، بحران زده و درمانده برخاسته‌اند و تحت تأثیر عواملی، از آن جمله جذبه، جبهوت و شکوه شخصی و فردی بر تارک جامعه جا گرفته‌اند و برای مدتی جان جامعه و جمعیت را در جام ریخته با جباریت به کام خویش بالا کشیده‌اند. وی چنین سیرت و سرشت چنان مردانی را ناشی از کاریسما (نیروی سحر و تسخیر توده‌ها) نام نهاد که می‌تواند متأثر از فرّ ایرانی و تاحدی کارمای هندی باشد. به واسطه فرّار و اثیری بودن مشخصات روانشناسانه کاریسما در مؤثر (فرمند) و متأثر (توده‌های فزوده)، جامعه شناس آلمانی خود را معطل ریشه‌یابی و کالبد شکافی کاریسما نکرد و به یک گردش زبان و قلم و به یاری یک اصطلاح دینی این پندار کارکردی (فونکسیونل) را در ادبیات جامعه شناسانه و مدیریت اجتماعی و سلطه سیاسی به ثبت رسانید و کار کاریسما شناسی و کاریسما کاوی را به عهده دیگران نظیر تالکوت پارسنز و گذاشت.^(۱) نکته جالب و دقت برانگیز در چنین تئوری، مرد شمول بودن آن می‌باشد. گرچه ظاهراً ماکس وبر در باره تعمیم آن در میان زنان سکوت کرده است ولی تمام شواهد تاریخ مردگرایی و زن‌گریزی کاریسما را به نمایش می‌گذارد زیرا که تاریخ و درون مایه آن یعنی سیاست، محصول کار مردان است. گویی نیروی خیره‌گر و توده‌گیر، یعنی کاریسما، در جان و جسم زنانه نمی‌تواند جای بگیرد. یا به معنای دیگر فرّ و زن در یک کالبد نمی‌گنجد! تنها مردان باکیاست، بافراست وکی - سر (قیصر) هستند که درخور گوهر فرهودی، فرنودی، فریدی و فرّهی می‌توانند باشند.^(۲)

۱) در ادبیات اوستایی، بویژه در بندهشن و زامیاد بحث مفصلی در باره ویژگیها و خاستگاه فرّ ایزدی به میان آمده و ضمن فرکاوی آن را به فرکیانی و فرّآریایی یا ایرانی تقسیم کرده‌اند. ۲) نظام‌الملک فرّ را به تنهایی بسنده نمی‌دانند... « چون پادشاه را قرالهی باشد و مملکت باشد و علم با آن یار باشد سعادت دو جهان بیابد از بهر آنکه هیچ کاری علم نکند و به جهل رضا نهد و پادشاهانی که دارا بودند بنگر که نام ایشان به نیکی می‌پرند. » برای اطلاع بیشتر ر. ک. به اسطوره به شاهی رسیدن جمشید و فریدون در شاهنامه فردوسی یا تلخیص آن در ضحاک ماردوش،

دورکیم در جریان تکوین جامعه‌شناسی از پرداختن به مقوله‌های روانشناسی پرهیز می‌کرد و حتی در بیان وجدان جمعی، همبستگی اجباری و همبستگی اختیاری به عوامل بیرونی و حوادث سیاسی و اجتماعی (مانند ماجرای دریفوس) اتکا و استناد می‌نمود. و بر، به عنوان یک تاریخ‌شناس به عوامل روانی، مانند انگیزشها، سائقها، عواطف، احساسات و عقل در ارائه الگوهای پنداری سه‌گانه سلطه (سلطه سنتی - میراثی، سلطه فرمندی، و سلطه عقلانی - قانونی) و نیز به اخلاقیات و باورها در اخلاق پروتستانی و کاپیتالیزم تکیه داشت بدون اینکه در نحوه بالندگی عناصر روانی و چگونگی گذر آنها از قوه به کنش و استفاده یا سوء استفاده از آنها در نظامهای اجتماعی توضیح بیشتری بدهد. مسأله کاریسما یا فرّ نیز، همانند بسیاری از مقوله‌های غیر ملموس حتی از دیدگاه روانشناختی نیز در هاله ابهام مانده است.^(۱) در عصر باورهای غیر دهری و غیر علمی کمتر کسی در پیگشت خاستگاه واقعی و چند و چون کاریسمای ادعایی کاردینالهای کلیسا یا فرّ فربدان پرس و جو می‌کرد. فرمداران و فرزدگان آن را به عنوان یک عطیة ایزدی بدیهی می‌پنداشتند. چنین پنداری قرن‌ها در نظام شاهنشاهی هخامنشی و ساسانی در ایران و نظامهای مشابه در کشورهای همجوار میهن ما اندر کار بوده است و تداوم قداست شاهان، شهزادگان و سلاطین را تضمین می‌کرده است. از زمان سقوط ساسانیان فراشد تغلبیه یا چیرگی چیره‌مندان رهگشا و پاسدارنده قدرت و حکومت بوده است و کمتر کسی، جز بعضی از ایراد بگیران، حقانیت و مقبولیت خود را از شمشیر برگرفته و به فرّ سپرده است. هجوم اقوام صحرائشین به شهرهای متمدن جهان آباد در طی چندین قرن و اتکای آنان بر لبه برآن شمشیر در حکومت، اندیشه ایران‌شهری، فرّ ایزدی را از دایره داعیان حکومت برون رانده و در زاویه دینوران زرتشتی، و همگنان

سعیدی سیرجانی، انتشارات نشر نو تهران، ۱۳۶۸.

۱) Raymond Aron, *Main Currents in Sociological Thoughts, II Ed* P.P. 284-6

آنان در نظام کلیسایی، نشاند. (۱) در نظام دینی و توجیه تاریخ، پندار و رای دهریان شاخص فرّ، و معادل آن کاریسما، هیچگونه تناقص غامضی برنمی‌انگیخت ولی در آستانه قرن بیستم وقتی دانشور فرزانه‌ای مانند ماکس وبر، در پیگشت یک ابر مرد نیچه‌ای، این اصطلاح دینی - سیاسی باستانی را از کلیسایان (یا به قول ژولین فروند از رودلف سوهرن) به عاریت می‌گیرد و به عنوان یک شاخص ظاهراً علمی، در توجیه اخلال در فرآیند تحول گذر از سنت به خرد در اقتصاد و اجتماع و جامعه‌شناسی سیاسی کارکردی که جنبه دهری و در نتیجه فیزیکی دارند به کار می‌برد، حداقل برخی از پژوهندگان تحلیل‌گرا را در شگفتی می‌نشانند! اصولاً پندار مربوط به کارما، کاریسما، مانا و فرّ جنبه غیر علمی، یاورای علمی دارد و شخص عالم نمی‌تواند برای توجیه یا طبقه‌بندی علمی، هر چند که ذهنی هم بوده باشد، از ابزار غیر علمی یا ورای علمی سود جوید. اگر کاریسما یا فرّ به طور علمی شناخته شده باشد باید از درونمایه آن، چگونگی زایش و زدایش آن و نحوه کنش، افزایش یا کاهش آن، حتی امروزه از جایگاه کروموسومی یا ژنتیکی آن بتوان اطلاع هر چند اجمالی به دست آورد در صورتی که ما می‌دانیم فرّ از مقولات دست نیافتنی و اندازه ناپذیر است و در فهم و وهم نمی‌گنجد. چنین شاخص یا معیار ورای حسی و ورای دهری را شاید به قول فرانسویها بتوان یک نمی‌دانم چه و یا *Un Je Me sais quoi* نامید. در محاورات روزانه عوام یک نمی‌دانم چه ممکن است برخی از ابهامات می‌دانم چه ها را به طور قراردادی روشن کند ولی برای یک عالم چنین ابزاری کارور نمی‌تواند باشد، حتی اگر در راستای کارکردیان (فونکسیونالیست ها) بوده باشد. اگر نگرش وجودگرایانه (اگزیستانسیالیسم) را به گونه ساده انگارانه در فرّشناسی فرّکاوی به کار ببریم این پرسش مطرح می‌شود که آیا فرّ جوهر است یا وجود؟

(۱) حتی در زمان ما، مائو اعلام داشت که: قدرت در دهانه تفنگ است به معنای دیگر زور و ترساندن اهرم اصلی چیرگی است. و تفنگ مقبولیت و مشروعیت را تحمیل می‌کند.

اگر جوهر است و پیش از وجود وجود دارد خاستگاه آن چیست؟^(۱) با چه ترفندهایی در جان و جسم فرمند رسوخ و نفوذ کرده و به صورت یک نیرو در کنش اجتماعی وی منعکس می شود؟ در چه شرایطی و اوضاع و احوال زمانی و مکانی آن (کنژونکتور) از قوه به فعل در می آید و مردم را مسحور می کند؟

اگر فرّ در وجود است امروزه از برکت پژوهشهای کلینیکی و کاربرد رایانه ها در ردیابی و شناخت اجزاء، دستیابی به خاستگاه و کارکرد آن دشوار نمی تواند باشد. در صورت پذیرش این که فرّ بازتابی از وجود است باید معلوم باشد آیا درون - وجودی است مانند کارکرد هوش، حواس، عقل، احساسات، عاطفه یا برون - وجودی است و نهفته در واکنش کنش گران نسبت به جنبه های فیزیکی قد و بالا، یال و کوبال، چهره درخشان، پیشانی بلند، ابروان پر پشت و در هم کشیده، چشمان فراخ و نافذ، دماغ درشت، سبیل کلفت تابنده، لبهای برآمده، ریش توبی یا دراز ...

در پیگشت خیزگاه فرّ پژوهنده فرکا و ناچار است هر یک از این اعضا را به تنهایی و نیز با هم بسنجد تا بداند نقش و وزن هریک از آنها در پیدایی، افزایش و کاهش فرّ و فرورزی در کنش اجتماعی چه تأثیری دارد. اگر کنش گری فرمند، چون موسی، سخن سالار (لوگوکرات) نباشد و زبانش بگیرد و یا دیکتاتورهای نظامی کشورهای آمریکای لاتین عینک به چشم زنند و دیده و شرم از مردم را در پشت شیشه های تیره پنهان دارند آیا باز هم فرّ آنان اندر کار و کنش می تواند باشد؟ یک لحظه استالین را بدون سبیل پرپشت و لبپوش او در ذهن مجسم کنید یا وی را با سیلی کلارک گیلی در نظر آورید. آیا تغییر شکل سبیل در فرّ استالین خللی وارد می توانست بکند؟ لنین با سر نسبتاً تاس، ریش کوتاه بزی و قد کوتاه ... از نظر بدنی و چهره نگاری هیچ چیز خاصی که معرّف فرّ ویژه باشد نداشت ولی گویا ماکس ویر با عنوان کردن رهبری مبتنی بر فرمندی نظرش معطوف به لنین

(۱) از نظر اگزیستانسیالیسم وجود مقدم بر جوهر است.

بوده است.^(۱)

اگر فرّ درون - وجودی باشد در گفتار و کنش سخن سالاران (لوگوکرات)، شوریدگی و شیدایی و مشت زندهای پی در پی پیشوایانی نظیر هیتلر و موسولینی نهفته باشد. اگر چارلی چاپلین با تردستی تمام با همان صدا، با همان حرکات و با همان شدت، شیدایی و سودازدگی مشت بر تریبون بگوید و سخن به درشتی بگوید آیا ذره‌ای از فرّ بر ترنند هیتلری برخوردار می‌شود یا مردم را با این حرکات مضحک بیشتر می‌خندانند؟ آبراهام لینکلن، دوگل و کندی هر یک با دو برابر قد ناپلئون، لنین و استالین نتوانستند حتی به اندازه ربع فرّ و جذبه این ناموران کوتاه قد در همگنان خویش اثر بگذارند. چائوشسکو، مانند لنین، از خصلتهای تنی و اندامی ویژه‌ای، نه در درون و نه در برون، برخوردار نبود ولی با تکیه برچیرگی و زور پلیسی به مدت ربع قرن قدرت دولت و حزب را زیر جنبه خود گرفت و از یمن همان قدرت از حقانیت و مقبولیت توده‌ای برخوردار شد. در جریان تنش‌زدایی در شرق اروپا، از برکت دم گرم گورباچف فرّ چائوشسکو یک شبه از او برگشت و با گوله‌های سربازان تحت فرمان سابق خود فرنگون و سرنگون گردید.^(۲)

ژولین فروند در کتاب خود جامعه شناسی ماکس وبر صراحتاً از فیدل کاسترو، به عنوان رهبر فرماند معاصر نام می‌برد.^(۳) فرّ در کجای این لیدر ماکسیمو جای گرفته و او را توانا ساخته است که جان هزاران نفر از مردم میهن خود را بگیرد و هزاران نفر فرگریز دیگر را وادارد که در قایقهای شکسته نشسته و از بهشت کاسترویی به قیمت جان خود، به آغوش امپریالیسم آمریکا پناه برند؛ گویی کاسترو آخرین مدل بازمانده از

(۱) ژ. فروند، ص ۲۵۳.

(۲) صاحب‌نظران بر ما ایراد نگیرند که چرا یک الگوی پنداری عام را در موارد واقعی خاص به کار می‌بریم. ماکس وبر خود نیز شخصاً الگوی خود را در موارد خاص واقعی به کار برده است. تالکوت پازسنز، به عنوان ادامه دهنده راه وبر و بریسم الگوی فوق را در مورد خیزش نازیسم در آلمان انقلاب هیتلری و کمونیسم در شوروی و انقلاب لنینی به کار برده است.

(۳) ژ. فروند، ص ۲۵۳.

فرمندان قرن پیشین است که در لباس سربازی و صدای ضعیف و گرفته به مردم فریبی زیر لوای فرمندی ادامه می دهد و با وعده های سراپگونه، امید برپایی بهشت کمونیس را، در کشور نیشکر و تنباکو، در دلها زنده نگه می دارد.

ماکس وبر در سال ۱۹۲۰ درگذشت و توانست با ترفندهای فرمندانی نظیر لنین، استالین، هیتلر، موسولینی... از نزدیک آشنا شود و از ابزار فرورزی آنان مانند کوره های آدم سوزی آشویتس، اردوگاههای کار اجباری، اتاقهای گاز، انواع گولاک ها و... دیدن کند و الگوی فرمندی خود را به عنوان یک الگوی پنداری سیاسی، با تکیه بر تئوری کنش اجتماعی خود، دقیقتر و عمیقتر گرداند و احتمالاً از کار بردیک الگوی پنداری و آرمانی عام در موارد خاص شخصیتهای شناخته شده حسی و حاضر احتراز کند. ولی آقای فروند و دیگر معبران و مفسران افکار وی، شاهد زنده بیلان کشتار توسط فرمندان و فرمانداران بوده اند. شاید شاینده بود که ضمن تعمیم الگوی پنداری سلطه فرمندی به فیدل کاسترو از فراز و نشیب فرّ و فیدلیته (وفامندی) او به آرمان خود، و انکار حقایق تاریخی و تجارب مریی و ملموس پیشگامان، و بیلان کنش^(۱) وی در این بیست و پنج سال سلطه، سخنی می گفت و نشان می داد که چگونه منحنی فرمندی لیدرماکسیمو بعد از ترک و مرگ چگوارا بالا و پایین رفته و با چه ترفندهایی کاسترو (این نام در معنا معادل سترون می تواند باشد) توانسته خود را با اتکای به یاریهای برادر بزرگ سرپا نگه دارد.

اگر ویر سی و اندی سال پیش از انتشارات کتاب ریشه های توتالیتاریسم (سلطه تام) به قلم هم میهن خود بانو هانا آرنست چشم از جهان فرو بست ولی آقای ژولین فروند در موقع نوشتن کتاب جامعه شناسی ماکس وبر در سال ۱۹۶۵، و انتشار نخستین آن در سال ۱۹۶۶،

(۱) کنش، کنش گر، کنش بر معادل با "action"، "actor"، "acted" بوده از اصطلاحات وبر و شاگرد نامدار او تالکوت پارسنز است.

زنده بود و می‌بایستی از اثر فوق‌الذکر و نقش وحشت و بیم‌زایی و مغزشویی در فراشد القای ایمان به پیشوا و اطاعت بی‌چون و چرا از او آگاه بوده و با شگردهای اغواگرانه و فریبکارانه سپاه میلیونی فرزگان درون - حزبی و برون - حزبی آشنایی نسبتاً دقیق داشته باشد. اما در این باره سکوت می‌کند و می‌نویسد:

« نظریه سلطه کارسیماتیک موجب سوء تفاهماتی شده است، (۱) زیرا بعضیها خواسته‌اند پس از گذشت فرصت، پیش‌تصویر رژیم نازی را در آن بیابند، حتی بعضیها خواسته‌اند ویر را رهگشای هیتلر معرفی کنند. در حالی که او جز تحلیل دقیق جامعه شناختی و نمونه آرمانی صورتی از سلطه که در همه زمانها وجود داشته کاری نکرده است. رژیمهای کارسیماتیک هم قبل و هم بعد از هیتلر وجود داشته‌اند. برای مثال، رژیم فیدل کاسترو را می‌توان نام برد. به فرض این که تحلیل‌های ویر توانسته باشد چشم و گوش نازیها را نسبت به موقعیتی که داشته‌اند بازتر کند باز هم اعتراض به او خالی از وجه خواهد بود زیرا مثل این است که پزشکی را مسئول بیماری‌ای که نشانه‌های آن را می‌شناسد بدانیم ... بعلاوه، منتقدان و بر اصل مطلب را در مفهوم کارسیماتیک او مورد توجه قرار نداده‌اند. آنان به جای آن که به جستجوی نظریه یک جنبش تاریخی خاص که ویر آن را نشناخته است بپردازند بهتر می‌بود که صفحات مربوط به شرح این نوع سلطه را می‌خواندند که آشکارا تفکر ویر را در باره پدیده انقلابی عرضه می‌کند زیرا، او در حال نوشتن این مطالب، به لنین یا به کورت ایزنر می‌اندیشیده

(۱) اصطلاح "Führer" به معنای پیشوا را ویر در الگوی فرمندی به کار برده در آرزوی ظهور او بوده است. بر خلاف ژولین فروند، ریموند آرون معتقد است که ویر مدل پیشوایی فرمند را ارائه داده و طالب تحقق آن بوده است. ماریان ویر، همسر ویر، گزارش کرده است که در سال ۱۹۱۹ در پاسخ سؤال لودندورف، امپراتور آلمان «دموکراسی چیست» گفته «دموکراسی آن است که مردم پیشوایی را برگزینند و به وی اعتماد کنند.» سپس شخص برگزیده (پیشوا) به انتخاب کنندگان خود می‌گوید: «حالا خفه شوید و اطاعت کنید» از آن لحظه به بعد نه مردم و نه احزاب حق ندارند در کار او فزولی کنند.

است. (از شخص اخیر به نام یاد کرده است) ^(۱) «...»

کاری را که ویر موفق نشد انجام دهد بانو هانا آرنهت به طور دقیقی فرکاوای کرده به جای الگوی پنداری سلطه فرمندی با تمثیل داهیان به سلطه تام یا توتالیتاریسم رسیده است. ^(۲) اگر ویر زنده بود بعید نبود که اصطلاح جامع و جامعه شناسانه مبتنی بر ساختار احزاب دولت خوار را به اصطلاح دینی - متافیزیکی، و فارغ از ساختار و سازمان خود ترجیح دهد. البته او به درون مایه فریایی فرمندان اشاره کرده می‌گوید سلطه کارسمایی در سیاست با چهره‌های گوناگونی ظاهر می‌شود: در چهره عوام فریب، دیکتاتور اجتماعی، قهرمان نظامی یا انقلابی. هر سلطه کارسمایی ملازم خود سپاری توده مردم به شخص رهبر است که گمان می‌کند برای انجام رسالتی دعوت شده است. بنابراین مبنایش عاطفی است نه عقلانی، چرا که تمام نیروی یک چنین سلطه‌ای بر اعتقاد، آن هم غالباً بر اعتماد بی چون و چرا متکی است. کارسم، پیوستگی زندگی سیاسی راه، خواه قانونی باشد یا سنتی، قطع می‌کند، نهادها را در هم می‌شکند، نظم موجود و فشار اجتماعی معمول را مورد مؤاخذه قرار می‌دهد و به جای آن شیوه نوینی از فهم مناسبات میان انسانها را دعوت می‌کند. سلطه کارسمایی در عین حال به تخریب و بازسازی می‌پردازد. حدود و هنجارها را خود رهبر به موجب اقتدار شخصی و به تبع رسالتی که گمان می‌کند بر عهده دارد تعیین می‌کند، بنابراین مشروعیتش راه، مستقل از هر معیار خارجی، از درون خودش بیرون می‌کشد ^(۳) و هیچگونه ابایی ندارد که هوادارانی را که از پیروی او در راهی که مسیرش را

(۱) ایضاً ص ۲۵۳، ۲۵۴

(۲) تقریباً هم زمان با هانا آرنهت، تالکوت پارسنز در قالب تحلیل کنش اجتماعی در نظام‌های اجتماعی نظراً تجزیه و تحلیل کرده، احتمالاً کار پایان نیافته ویر را تکمیل کرده است.

(۳) تأکید از ماست. ما معتقدیم که حقانیت رهبر فرمنده از خود، بلکه از شرایط حاکم (کونژونکتور) و نیروی فرزندان بی فراستی است که تلویحاً به وی تفویض شده است. این پدیده در اکثر حقانیت‌های مبتنی بر زور، پیش از تکوین دولت - ملت‌ها، وجود داشته است.

فقط خودش تعیین می‌کند سر می‌تابند، تکفیر کند یا از میان بردارد.^(۱) قبلاً اشاره کردیم که ماکس وبر یکی از پیشگامان تئوری تحلیل کنش اجتماعی بوده است که بعد از وی شاگرد غیر مستقیم او تالکوت پارسنز آمریکایی تئوری مزبور را در اثری تحت عنوان تئوری عمومی کنش، فرهنگ، شخصیت و جایگاه نظامهای اجتماعی^(۲) به حد اعلای تحلیل رسانیده و الگوی پنداری فرمندی وبر را در حوادث تاریخی واقعی نیز به کار برده است.

وبر و وبر شناسان در راستای مکتب کار کردی (فونکوسیونالیسم) از فرمندی سخن گفته‌اند تا از سرشت خود فر. مثل این که به جای بحث در ماهیت خورشید تنها به توصیف گرمای آن بسنده کرده باشند. اگر وبر فرصت یافته بود که در قالب کنش اجتماعی و جامعه شناسی تحلیلی عناصر مؤثر در کارکرد فرمندی را فراتر از ابعاد سه گانه روانی مورد بررسی قرار دهد راه پارسنز را هموارتر می‌ساخت.

پژوهشگر آمریکایی فهرست دقیقی از صفات و خصایص سنی، جنسی، فرهنگی، قومی، تنی و روانی کنش گر اجتماعی بعنوان یک فرد ارائه می‌دهد و کارسما را یکی از تواناییهای اخلاقی کنش گر می‌شمارد. از سوی دیگر همان تجزیه و تحلیل و طبقه بندی را در مورد مجموعه‌ای از کنش گران، بطور دسته جمعی، به صورت یک همبودی، به کار می‌برد. ما فهرست عناصر مؤثر در کنش فرمندی را در راستای طبقه بندی پارسنز تدوین کرده‌ایم:

- ۱- ویژگیهای سرشتی، اکتسابی و فرهنگی کنش گر یا فرمند به طور فردی
- ۲- لیاقتها و توانایی بیانی، مدیریت اجتماعی و تأثیر گذاری روانی - اخلاقی یا فرمندی

(۱) همان منبع ص ۲۴۴ و ۲۴۵.

(۲) "General theory of Action, Culture, Personality and place of Social Systems."

۳- شرایط و اوضاع و احوال حاکم بر کنش (کونژ وکتور)

۳-۱- زمان

۳-۲- مکان

۳-۳- ساخت فرهنگ عام و اعتلای مردان و زبان به جامعه مدنی، و حدّ همبستگی اجتماعی

۳-۴- ساخت قومی - فرهنگی، طبقاتی و جمعیتی

۳-۵- نفوذ و عمق کارکرد ایدئولوژیهای دینی و غیر دینی

۳-۶- وجود تشکیلات اجتماعی - سیاسی

۳-۷- نظام انتظارات (*Expectations System*)

۴- فرآشد کنش (*Action Process*)

۵- ابزار کنش (*Action Instruments*)

۶- روش کنش (*Action Methods*)

۷- کنش گران واسط حاضر در صحنه، حایل بین فرمند و فربران،
(*Action Field Workers*)

۸- کنش بران، یا فربران، یعنی توده‌های میلیونی مردم

۹- عوامل خارجی و داخلی بحران زا

۱۰- باز خورد کنش (*Action Feed - back*)

عوامل مذکور در جوامع متفاوت و در لحظات تاریخی مختلف به طور یکسان عمل نمی‌کنند. نوع فرمندی لویی چهاردهم (در قرن هفدهم) که ادعا می‌کرد: دولت منم " *L'Etat, C' est moi* " با نوع فرمندی ناپلئون بناپارت در زمان کنسولی و سپس در مقام امپراتوری، تفاوت فاحشی داشت و اگر این تطبیق را به جوامع متعددی مانند آلمان هیتلری، روسیه استالینی و کوبای کاستریست تعمیم دهیم ابعاد تفاوت ژرفتر و پهن‌تر می‌گردد. فقدان تحلیل سیستمیک در پیدایش و خیزش شخصیت فرمند در آثار ویر را

ژولین فروند چنین توجیه می‌کند که « بیش از تحلیل مفهومی کاربسم این پرسشها (مسأله جانشینی فرمند و گذراز سلطه سنتی - میراثی به سلطه قانونی - عقلایی) در مرکز تفکر وبر هستند. »

بنابراین، بزرگترین مسأله سلطه کاربسماتیک، مسأله جانشینی است. در واقع، چگونه باید به نظام کاربسماتیک، پس از مرگ رهبر، تداوم بخشید، در حالی که کاربسم نه آموختنی است و نه القا کردنی، بلکه ظاهر می‌شود، حس می‌شود و هواداران و ستاد کل رهبری، نفع مادی و معنوی در تمدید این سلطه دارند.^(۱)

برخلاف وبر پرس و جوی ما در این نوشته در باره چگونگی تجلی فرّ و فرمند و نحوه یارگیری او در جامعه است به ویژه در جامعه‌ای که مرحله متافیزیکی را پشت سر گذاشته به خردورزی و علم‌گرایی دل بسته باشد. اگر هیتلر، به جای عیدی امین، در اوگاندا ظهور می‌کرد و ادعای فرمندی می‌نمود هرجی نبود. بلافاصله دانشوران غربی می‌گفتند: این از ویژگیهای کشورهای عقب مانده و قبیله‌ای است ولی فرمند جویی در آلمان، بعد از گذشت صد و اندی سال از مرگ هگل و قریب نیم قرن از فوت مارکس، در نیمه نخست قرن بیستم سؤال برانگیز است. بعد از مرگ هیتلر و استالین ... به رغم تمام تجارب تلخ، فرزندان و فرستایان کماکان در ازدیاد هستند و در جریان انتخابات دموکراتیک و یا در برخی از کشتارها و ترورها، با لباس و علائم مشخص، خودنمایی می‌کنند. در چنین فراشدی آیا زمینه‌ساز اجتماعی برای رهگشایی و استقبال از فرمند آینده در دوران خود جامعه پرورده نمی‌شود؟ یا به قول عنوان فیلم آوازه‌خوان نه آواز آیا این آوازه‌خوان (کنش‌گر) است که شتون‌دگان (کنش‌بران) را تحت تأثیر قرار می‌دهد یا خود آواز (کنش) یا پذیرش و پذیرایی تحریک و تشویق شتون‌دگان (یا نیوشندگان) که با کنش متقابل یا اندرکنش

(۱) ایضا ص ۲۵۶. تأکید از ماست

در این جا نویسند - به نقش اعوان و انصار فرمند در بقا و دوام فرمندی و وجود ساختار مردم - فریبی اذعان دارد.

آوازه خوان را و می‌دارند تا هر چه بیشتر از خود مایه بگذارد؟

بین فرمند و فرزدگان چه فراشد رفتاری و گفتاری انجام می‌گیرد که به تولید اخلاص مخلصان از خود تهی گشته می‌انجامد؟^(۱) آیا فرزدگان نیستند که فرمند را به جایگاه فرازند می‌نشانند؟ اگر فرزدگان فرمداران را از پیرامون فرمدان به دور رانند و ارتباط آنان را برای مدتی قطع کنند آیا باز هم این فرمدان خود را بر فراز توده‌ها می‌پندارند و فرورزی می‌کنند؟ شواهد تاریخی نشان می‌دهد که در فراز و نشیب جدال برای قدرت بسیاری از این فرمدان خدایگونه در پنجه زورمندانی چون هلاکو گرفتار آمده و نمد مال گشته‌اند و به دنبال آن بسرعت از آنان فرزدایی شده است. آیا چنین زدایشی در پی روگردانی خواسته یا ناخواسته توده‌های مردم خود باخته از آنان بوده است و یا زور سر نیزه و دخالت مستقیم یا غیر مستقیم بیگانگان؟ در گذشته نه چندان دور کارگزاران فرمندی و چماقداران آن با فریاد کور شویده، دور شویده، خم شوید و قبله عالم را سجده کنید ... مردم را حتی از دیدن رخ انسانی فرمدان خدایگونه باز می‌داشتند تا صورت و سیرت ابر مردانه آنان همیشه در هاله‌ای از ابهام، تصور و تخیل بماند و در نتیجه، پندار فرمندی در وجدان مغفوله توده‌ها جای گیرد. بدینسان آیا این مردمان اغوا شده، شرطی گشته، پاک باخته و منفعل نیستند که می‌کوشند آرمان خود را نه در خود بلکه در برون از خود، در یک ابر شخص و ابر مرد خیالی پندارند و خیال سرابگونه خود را به جای واقعیت بینگارند؟ چنین طرز تلقی یا *Attitude* از دوره بت‌پرستی و فرعون پرستی توده‌های کوتاه‌بین و در مانده به یادگار نمانده است؟ اگر مردم آگاه فرگریز و فرستیز بر خود و خود خویشتن استوار بوده اهل عقل و رند و سخن شناس باشند دم فرمدان، هر قدر هم نیرومند بوده باشد در آنان اثر نمی‌گذارد.

(۱) تالکوت پارسنز اصطلاح "*Alienative motivation*" یا انگیزش از خود بیگانه‌گر را به کار برده است. ر.ک. به:

Social System, the Ascendancy of the Charismatic Revolutionary Movement, PP.520-535

در جریان فرزداپی اخیر از فرماندان زنده و مرده و رکود بازار فرمندی امروز، کسانی که استالین و استالینواره‌ها را به خدایگونگی رساندند به عقل سخیف خود می‌خندند و در شگفتند که چگونه در پی القا و اغوای یک نظام حزبی، دژخیم را به جای مسیح زمان گرفته بودند و چگونه در سوگ این دژخیم در میدانی که امروزه به نام امام حسین شناخته شده است اشک می‌ریختند.^(۱)

به قول وبر، عمر فرورزی زیاد پایا نیست، در پی شکستی بت فرزدگی بسرعت فرو می‌نشیند و در پیگشت آرامش و ثبات رژیم سیاسی به سوی الگوی حقانیت سستی - موروثی یا مقبولیت قانونی - عقلانی ره می‌جوید و بدینسان با ارائه الگوهای پنداری سه گانه وبر نیز به اسلاف تثلیث ساز "Triade" خود می‌پیوندد و روح‌القدس را بر تارک سلطه واسط می‌نشانند. از آن جایی که در قرن حاضر و در عمل همه سلطه‌های فرمندی به سلطه تام یا توتالیتاریسم انجامیده‌اند بنابراین ما آن را گویا، واقعی و قابل لمس می‌دانیم و به جای سلطه کارسمایی می‌نشانیم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

(۱) به هنگام مرگ استالین در سال ۱۹۵۱ حزب توده مراسم یادبود بزرگی را در میدان فوزیه سابق برگزار کرد.

منابع فارسی

- * پورداوود، پشت‌ها، طهوری، تهران ۱۳۴۶، جلد اول ص ۵۱۲، جلد دوم ص ۳۱۳، ۳۱۵
- * فروند، ژولین، جامعه‌شناسی ماکس وبر، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، نشر نیکان، تهران، ۱۳۶۲، ص ۲۰۴ تا ۲۵۴
- * نظام‌الملک، سیاست‌نامه، انتشارات طهوری، تهران ۱۳۴۳، ص ۱۷
- * سعیدی سیرجانی، ضحاک ماردوش، تهران ۱۳۶۸
- * لاپیر (ژ. و.) قدرت سیاسی، ترجمه: بزرگ نادرزاد، انتشارات زمان، تهران ۱۳۶۲
- * ثروتیان، بهروز، بررسی فردر شاهنامه فردوسی، دانشگاه تبریز، ۱۳۵۰

منابع انگلیسی

Aron, Roymond; Main Currents in Sociological Thought II, Edi. A Doubleday Anchor Book, U.S.A, 1970, P.P. 284, 285, 286, 316, 317.

Collins, Randall and Makowsky, (Michael), The Discovery of Society, Edi. Random House, U.S.A, 1972, 1978, P. 125, 126.

Parsons, Talcott, The Social System, Edi. FP. 1964, PP. 142, 520, 525.

منابع فرانسه

Aron, Raymond, La Sociologie Allemande Contemporaine, Edi. P.U.F.Sup, Paris, 1935, 1966, P.108.

Freund, (Julien), Sociologie de Max Weber, Edi. P.U.F., Sup, Paris, 1966, P.P. 211, 213.

Lefebure, (Henri), L'Etat dans le Monde Moderne, Edi, U.G.E., Coll. 10115, No 1049, Paris, 1976, PP. 24, 25, 226.

Arent, Hannah Les Origines du Totalitarisme, Le Systeme Totalitaire, Edi. Du Seuil, Paris, 1972.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی